

مبانی زیست‌شناختی دین: مدیریت وحشت

(از کتاب فلسفه‌رهایی: از بودا تا عمر خیام)

نویسنده: مصطفی وزیری

مترجم: حامد علیاری

از زمانی که مغز انسان خردمند^۱ خودآگاه گشت، هستی در سطوح شناختی مختلف چالش‌برانگیز شد. شخصیت جهان بی‌زبان و غیرشخصی و رویدادهای طبیعی خشن بایستی منبع تشویش بسیاری برای نیاکان ما بوده باشد. سردرگمی با تشویش هستی درهم‌پیچید.

درگذر زمان، جهان رمزآلود از جانب نیاکان انسانی آغازین ما تعبیر یافت. آن‌ها به توصیف جهان از زبان انسان پرداختند تا دیگران بتوانند آن را درک کنند و شاید احساس اندوه کم‌تری نمایند. بسیاری از این دست توضیحات تدریجاً تکامل یافتند تا این که به اسطوره و دین بدل شدند - داستان‌هایی که برای تسکین ترس، ارضای حس کنج‌کاوی دربارهٔ اسرار زندگی و ارائهٔ نوعی مسیر معنادار برای افراد جهت زندگی و مرگ گفته می‌شدند.

اسطوره و دین و اشاعهٔ مکتوب آن در مقابله با احساسات و حتی نگرانی خود آدمی، تقریباً مانند شکلی از امتناع در برابر امیال درونی، نقشی مهم ایفا کردند. سایر گونه‌های حیوانی روش‌های دفاعی خود مانند استتار، چنگال تیز یا دندان تیز را داشتند.^۲ اما انسان فقط از انگاره و تلقین‌های ساختگی‌اش به‌عنوان یک روش دفاعی استفاده می‌کرد و هنوز هم می‌کند.

دلایل احساسی و کارکرد مغز برای ظهور دین با یک نظر اولیهٔ موجه می‌گردد. دین ظاهراً نیاز ضروری چنان بنیادینی برای هستی انسان است که یک توضیح زیست‌شناختی می‌تواند ما را در درک بهتر ریشه‌های

¹ Homo sapiens

² Gregory M. Nixon, "Myth and Mind: The Origin of Human Consciousness in the Discovery of the Sacred," *Journal of Consciousness Exploration and Research*, 1/3 (2010), 24–25, 31, 38–39.

اسطوره‌شناسی و دین یاری کند و ما امروزه می‌دانیم که همانا مؤلفه‌ای زیست‌شناختی در توسعه اندیشه دینی دخیل است.

مطالعات تجربی مختلفی بدین نتیجه رسیده‌اند که دین یک ابداع دفاعی تکاملی، ابزاری شناختی برای برطرف نمودن نیازهای روان‌شناختی مانند ابهام و ترس، یکپارچگی اجتماعی و فکری قبایل بوده است.^۳ و به نظر می‌رسد که ترس و کنج‌کاوی آغازگر این سازگاری بودند. نکته مکمل در این جا این است که دین اساس زیست‌شناختی دارد که لب‌پیشانی مغز^۴، ترشح دوپامین^۵، برنامه‌ریزی و بازبرنامه‌ریزی سیستم عصبی در آن به ایفای نقش می‌پردازند.

به یاد داشتن این نکته واضح نیز مهم است که ادیان بخشی از نظام طبیعت نیستند؛ آن‌ها صرفاً در ذهن افراد وجود دارند. علوم شناختی دین^۶ رشته‌ای است که در دو دهه اخیر کوشیده است تا توضیح دهد که چگونه مغز، با توسل به خدایان و سایر توضیحات ابرطبیعی، خود را از تنش‌های درونی خلاص نموده است. با نگاه به گذشته گنگ، این فرایند چندان هم نامنتقی نبوده است.^۷ این نظریه که دین در تاریخ یک انتخاب منطقی یا نامنتقی برای بقای انسان بود، مورد بحث بوده است.^۸

علوم شناختی دین بدین موضوع می‌نگریسته که چگونه ذهن انسان تمایل دارد تا برای همه چیز در طبیعت «عواملی» را شناسایی کند و چگونه تلقین ذهن را به یک ابزار داستان‌گو بدل می‌سازد. از روی تکرار و یقین، ذهن‌های شکل‌گرفته به سادگی ادعای واقعی بودن خدایانشان را مطرح می‌کنند. روایت دین اغلب چنان در ذهن نقش می‌بندد که خارج نمودن آن از سر آدمی اگر نه ناممکن بلکه دشوار می‌گردد. لیکن، از آن جایی که ادیان حضوری مادی در طبیعت ندارند، کل مفروض یک دین ممکن است از جانب اعضای گروهی دیگر به سادگی واژگون گردد، چه به واسطه اشغال قلمرو، انقلاب فرقه‌ای علیه فرقه دیگر، جای‌گزینی یک دین با دین دیگر یا با انتخاب دیگر مجموعه‌ها و باورها. بدیهی است که تمامی ادیان منقرض شده و موجود، بدون استثنا، ادعاهای خارق‌العاده‌ای بدون ارائه شواهدی ملموس و قابل‌باور پیرامون توضیح هستی و درستی دینشان مطرح می‌نمایند. شاید، به همین دلیل و نیز از قبیل سایر عوامل راهبردی، انسان‌ها توانسته‌اند، بی‌آن‌که چیزی در طبیعت تغییر کند، از دینی به دین دیگر تغییر عقیده دهند و نتیجتاً بازبرنامه‌ریزی مغزشان را دست‌خوش تغییر گردانند.

³ Todd Tremelin, *Minds and Gods: The Cognitive Foundations of Religion* (New York: Oxford University Press, 2006), 197–198.

⁴ Frontal lobe

⁵ Dopamine

⁶ Cognitive Science of Religion (CSR)

⁷ Joshua C. Thurow, "Does Cognitive Science Show Belief in God to be Irrational? The Epistemic Consequences of the Cognitive Science of Religion," *International Journal for Philosophy of Religion*, 74/1 (2013), 77–98.

⁸ Hans Van Eyghen, "Religious Belief is Not Natural. Why Cognitive Science of Religion Does Not Show That Religious Belief is Rational," *Studia Humana* 4/4 (2016), 34–44.

برای نیاکان کهن ما، پاسخ به معماهای بسیار طبیعت آسان نبود. در ترس و با استفاده از خلاقیت خویش، آن‌ها داستان‌های فراطبیعی‌ای ساختند که افراد تحت فشار و زودباور می‌پذیرفتند. ترس هم‌چنین آن‌ها را نسبت به قدرت‌های زمینی و آسمانی جهت دریافت بخشش مطیع ساخت. فرمان‌بری و باورمندی عمدتاً دنباله‌روی از روی ترس، شرایط عاطفی، نقش‌پذیری و نقش‌گذاری^{۱۰} فرهنگی و راهبردهای اجتماعی - شناختی بود.

تحلیلی که در ادامه می‌آید، اجتناب‌ناپذیری ظهور دین در بستر زیست‌شناسی فرگشتی^{۱۱}، به مثابه یک پاسخ دفاعی به نیاز عمومی انسان به ثبات ذهنی و عاطفی را بررسی می‌کند. هم‌چنین، عوامل دخیل در پیدایش دین را بدون مطلق انگاشتشان از صافی بررسی می‌گذارند. مهم است به یاد داشته باشیم که تمامی فرهنگ‌های گذشته محدود و گذرا بودند. بنابراین، معقول یا نامعقول بودن آن‌ها نسبت به یکدیگر و ضرورت زمانه‌شان نسبی بود. هیچ شکل مطلق از دین یا فرهنگ وجود ندارد.

۱. معمای شناخت انسانی و عوامل «پنهان»

برای آگاهی از خود و نیاکان دینی‌اندیشمان، باید به یک اصل مرکزی در علوم شناختی واقف باشیم: پیش از فهم «آن‌چه» می‌اندیشیم، این‌که «چگونه» می‌اندیشیم را باید بفهمیم. فرایندهای تحول مغز و چگونه اندیشیدنمان را مرهون کارکردهای گذشته مغز نیاکانمان هستیم. در روند تحولات زیستی و فرهنگی، انسان‌ها «سنجه»^{۱۲}های شناختی توسعه داده‌اند. وجود این سنجه‌ها در مغز اساس یادگیری و سازگاری از دوران کودکی به بعد با باورها و جزمیت دینی در هر فرهنگی است. این سنجه‌های شناختی، چه مجموعه‌ای از باورهای تخیلی - دینی باشند یا باورهای عملی که به‌عنوان ابزار مقابله با فشار بقا استفاده شده‌اند، تاکنون ادامه یافته‌اند.^{۱۳}

عملیات پیچیده مغز، به‌ویژه در قشر پیشانی مغز^{۱۴}، به مهارت‌ها، اندیشه‌های تحلیلی و نهایتاً توسعه عادات و اعتقادات فرهنگی و دینی منتج می‌گردد.^{۱۵} منطق پس سنجه‌های روان‌شناختی دسته‌جمعی‌ست، ولی چگونگی استفاده و تنظیم آن‌ها می‌تواند محصول خواست فردی و قوای عقلانی باشد. به عبارت دیگر، توسعه و استمرار فرهنگ و دین محصول سنجه‌های مغز بوده است تا این‌که لزوماً نتیجه دلایل

⁹ Metaphysical

¹⁰ Imprinting

¹¹ Evolutionary biology

¹² Module

¹³ Tremlin, *Minds and Gods*, 7, 15, 57.

¹⁴ Frontal cortex

¹⁵ ماریا مونیسوری این را «قلمرو معنوی» می‌نامد و تصویری مشهور دارد که در آن یک کودک نوپا با دو آنتن بالای بالای سرش روی زمین نشسته است و تمامی «امواج» اطرافش از جمله زبان، دین، فرهنگ و موارد دیگر را دریافت می‌کند.

جامعه‌شناختی صرف. دلایل جامعه‌شناختی عمدتاً نتیجه این هستند که مغز ما چگونه برای اندیشیدن، رفتار کردن و واکنش نشان دادن آموزش دیده است. بنابراین، برداشتی که در این جا حاصل می‌آید این است که پس از برقراری سنجه‌های شناختی در دوران کودکی، تأثیرات جامعه‌شناختی بعدها وارد عرصه می‌شوند. بنابر یادگیری و شکل‌گیری سنجه‌های شناختی در دوران کودکی و نوجوانی قوت می‌گیرد، به‌ویژه وقتی این باور از جانب اطرافیان به‌شدت مورد حمایت و باور است. از این گذر، وقتی باوری در ذهن آدمی جای گرفته است، بی‌اعتبار ساختنش دشوار است، زیرا تمایل به اندیشیدن به این‌که نظریه شخصی و این رشته باورها اشتباهند، به‌ندرت رخ می‌دهد و در واقع شواهد متناقض اغلب نادیده انگاشته می‌شوند.^{۱۶}

در وهله نخست، مفهوم عاملیت^{۱۷} نقشی مهم در توسعه اندیشه دینی ایفا می‌کند. واژه «عامل^{۱۸}» در علوم شناختی برای توصیف یک موجودیت شناسایی‌ناپذیر در واقعیت علی به کار می‌رود. عامل‌ها شی نیستند، بلکه ویژگی‌هایی مانند سروصدا، باد، اطلاعات مبهم، روابط پنهان و پدیده‌های بی‌شکلند که به راحتی توسط ذهن قابل شناسایی نیستند، ولی تفسیر ذهنی آن‌ها را به واقعیت علی پیوند می‌دهد. جستارها در علوم شناختی دین معطوف به آن چیزی است که نیاکان ما را به اندیشیدن درباره خدایان، ارواح و سایر عوامل نامرئی واداشت. علوم عصب‌شناختی^{۱۹} نسبت به شناخت کارکرد درونی مغز و این‌که چرا و چگونه [مغز] عوامل نامرئی را به‌عنوان اساس دین و اندیشه دینی تلقی می‌کند، گرایشی معنادار دارند.

به این دلیل مهم است که در این بستر، این‌که «چگونه» می‌اندیشیم و نه «آن‌چه» می‌اندیشیم را بار دیگر مورد ملاحظه قرار می‌دهیم. از لحظه خودآگاهی و ابزارسازی، انسان‌ها آغاز به اندیشیدن در قالب‌های «ابزارسازی» نمودند: همه چیز در جهان «ابزار» است و بنابراین باید «سازنده» داشته باشد. در آن برهه، قطعاً به فکر آن‌ها هرگز خطور نکرد که در جهان طبیعی و در کیهان، فرایندها و قوانین دگرذیسی از طریق سازوکار^{۲۰}‌های طبیعی تغییر فرایند وجود دارند تا این‌که موجودات دم‌به‌دم توسط یک عامل آفریده یا ساخته شوند. شکل‌گیری تمامی امور در واقع نتیجه فرایندهای به‌هم‌پیوسته است. باری، از منظر انسان‌محورگرایی^{۲۱} بی‌تجربه و ابزارساز نیاکان انسانی ما، امور و رویدادها نمی‌توانند به‌سادگی خودبه‌خود بدون یک عامل معین به‌وجود آمده باشند. از این منظر، حیوانات، جنگل‌ها، باران، رعدوبرق، زمین‌لرزه و تمامی جوانب درصحنه هستی باید یک سازنده و گرداننده داشته باشند. مفهوم «فرایند» برای آن‌ها ناشناخته بود. این اندیشه‌ساز^{۲۲} عامل [محور] به اشکال گوناگون درگذر زمان ادامه یافت و قطعاً تنها به نیاکان پیشاتاریخی^{۲۳} ما محدود

¹⁶ Frey, "Cognitive Foundations of Religiosity," 232.

¹⁷ Agency

¹⁸ Agent

¹⁹ Neurocognitive

²⁰ Mechanism

²¹ Anthropocentric

²² Mindset

²³ Prehistoric

نمود. با طرح ادعای مشهور «ساعت‌ساز» از جانب ویلیام پیلی^{۲۴} (۱۸۰۵-۱۷۴۳)، یزدان‌شناس بریتانیایی، وقتی عنوان داشت که آفرینش پیچیده طبیعت، سازگاری و تناسب ممکن نیست خودبه‌خود اتفاق بیافتند و باید یک «ساعت‌ساز»^{۲۵} در پس این همه باشد، اندیش‌ساز مزبور در سده نوزدهم به‌ثمر نشست. قیاس زیرکانه ساعت‌ساز پیلی ملهم از این داستان بود که فردی بومی برای اولین بار ساعتی را کنار آب می‌یابد و از آن جاکه هرگز مثل آن را ندیده است، درباره عملکرد آن، سازنده آن و چرایی ساخت آن با کنج‌کاوی می‌پرسد. لذا، پیلی این اندیشه را تقویت می‌نماید که جایی، هنگامی باید یک ساعت‌ساز/آفریننده^{۲۶} پشت این پدیده پیچیده وجود داشته باشد.

«ساعت‌ساز» پیلی و مفاهیم انسان‌محورگرای مشابه یک آفریننده به یک خدا و خدایانی اشاره داشتند که صبورانه ستارگان، کهکشان‌ها، کوهستان‌ها، اقیانوس‌ها، باکتری‌ها، قورباغه‌ها، کرس‌ها، درختان و تمامی میلیون‌ها گونه دیگر روی زمین را برای یک منظور به‌خصوص آفرید.^{۲۷} این استدلال هوشمندانه در رابطه با نظریه آفرینش قطعاً هم‌چنان مورد ادعای پیروان دینی‌ست که بر یک طراحی منظورمند متکی‌ست. این درحالی‌ست که گونه‌ها از طریق قوانین طبیعت با یک سازوکار فرایند تغییر و فرگشت^{۲۸} برگشت‌ناپذیر به‌وجود می‌آیند.^{۲۹}

و بنابراین، گرچه ممکن است ساده‌انگاره باشد، انسان‌نگاری^{۳۰} خدا به‌عنوان عامل همه‌چیز در کنار این پنداشت که هرچیزی عاملی دارد، اساساً برحسب فهم مغزی و اندیشه «ابزارساز» انسان‌ها مبتنا داشته است. هیچ‌چیز به‌خودی‌خود اتفاق نمی‌افتد، باید یک عامل و ابزارساز پنهان از چشم انسان وجود داشته

²⁴ William Paley

²⁵ استعاره «ساعت‌ساز» به ساموئل کلارک (۱۷۳۹-۱۶۷۵) یزدان‌شناس و فیلسوف بازمی‌گردد. بنگرید به: "Samuel Clarke," <https://plato.stanford.edu/entries/clarke/>.

ساموئل کلارک کوشید تا وجود خدا را با روش‌های ریاضی، با استفاده از ریاضیات نیوتونی اثبات نماید - «گفته می‌شود تا پیش از تلاش وی جهت اثبات وجود خدا، هیچ‌کس به وجود خدا شک نداشت». بنگرید به:

Anthony Pagden, *The Enlightenment and Why It Still Matters* (Oxford: Oxford University Press, 2015), 105.

²⁶ در واکنش به مفهوم «ساعت‌ساز»، زیست‌شناس فرگشتی، ریچارد داوکینز اثر زیر را به‌رشته‌تحریر درآورد: *The Blind Watchmaker: Why the Evidence of Evolution Reveals a Universe Without Design* (1987; New York: W. W. Norton and Company, 2015).

²⁷ به‌طریقی طعن‌آلود، پیلی (یک آفرینش‌گرا) الهام‌بخش چارلز داروین شد تا واژه‌های علمی «سازگاری» و «تناسب» را به کار گیرد. بنگرید به:

Wolfgang Achtner, "The Evolution of Evolutionary Theories of Religion," in E. Voland and W. Schiefelhövel (eds.) *The Biological Evolution of Religious Mind and Behavior* (Berlin, Heidelberg: Springer Verlag 2009), 264.

²⁸ Evolution

²⁹ بنگرید به:

Lorenz, *The Waning of Humaneness*, 35, 53.

³⁰ Anthropomorphism

باشد. این ساختار خیالی برای کارکردِ درونی ذهن نیاکان ما درون محیطِ شناختی‌شان گوارا و آشنا بود. این راهبردِ موفق، حاصلِ ذهن انسان به‌مثابهٔ قالبی جهتِ مفهوم‌آفرینی هستی و خدایانِ اَبَرطبیعی بود. اولریش فری^{۳۱} دربارهٔ مبانی شناختی دینیت^{۳۲} بینشی چند ارائه می‌دهد. وی توضیح می‌دهد که برای ذهن بسیار آسان است تا الگوهای رویدادی «عوامل پنهان» گردانندهٔ جهان را به «ارتباطات خیالی» ربط بدهد.^{۳۳} در پیوند با این دست از عاملیت‌ها و برنامه‌ها، فری عنوان می‌دارد که تصوّر چنین ارتباطاتی یک خطای علی‌ست، درحالی‌که در واقع هیچ الگوی مشخص قابل اثبات و قابل شناخت برای اثبات ادعاهای خیالی وجود ندارد. در دوران پیش‌علم^{۳۴} و حتی در جوامع سنتی امروز و مابین وفاداران به دین، افراد دانش خود از جهان را با ترسیم محرک‌های بیرونی یا خدایان به‌عنوان عاملانِ فعال - و تفسیرِ شناختی خودشان حفظ می‌کردند.

فری بینشی دیگر نسبت به مبانی شناختی دینیت ارائه می‌دهد. وی سه شکلِ شهودی از دانش برخاسته از باورهای عامیانه را توصیف می‌کند که در پس رویدادها و حرکات در جهان آشنا، همیشه یک فاعل وجود دارد که قصدِ به‌خصوصی دارد. این اشکال دانش عام عبارتند از: (۱) آگاهی درباره آفرینش و هستی و موجودات زنده (زیست‌شناسی عوام)؛ (۲) علم حرکتِ اشیای مادی (فیزیکِ عوام)؛ و (۳) حالاتِ روانی سایر افراد و تحلیل جهان‌های درونی (روان‌شناسی عوام). برای مثال، باور بر این است که حرکتِ ماه و خورشید یا افتادن اشیا به‌روی زمین تنها با قصدِ یک فاعل ممکن است؛ ممکن نیست به‌خودی‌خود رخ بدهند.^{۳۵} در اندیشهٔ «ابزارساز» انسان‌ها، باور بر این بود که زمین تخت است و تصوّرِ گرد و معلق بودن آن در فضا بی‌هیچ تکیه‌گاهی قطعاً ناممکن است. این نوع تفسیر انسان‌انگاشتی از واقعیتِ دنیای مادی قابل‌رؤیت باعث شد تا این نوع از «فیزیک» برای مدت‌های مدیدی استمرار یابد (برای نمونه، ممکن نیست اشیا بدون آویزگاه یا تکیه‌گاه معلق بمانند، پس زمین نیز باید متکی به یا آویزان از چیزی باشد).

جهت رسیدن به انگارهٔ عاملان بیرونی یا فاعلان نامرئی، نیاکان کهن ما بایستی بر کارکرد مغز خود به هوشمندانه‌ترین طریق ممکن تکیه می‌کردند. آن‌ها از ابزارِ ذهنی و تخیلات استفاده کردند تا از جهان و رویدادهای آن مفهوم‌آفرینی کنند. علوم شناختی دین کوشیده است تا سازوکارِ پیشرفته‌ترین ابزارهای ذهنی انتزاعی را شناسایی و درک کند.

³¹ Ulrich Frey

³² Religiosity

³³ Ulrich Frey, "Cognitive Foundations of Religiosity," in Voland and Schiefenhövel (eds.), *The Biological Evolution of Religious Mind and Behavior*, 231–232.

³⁴ Prescience

³⁵ همان، ۲۳۰–۲۲۹؛ هم‌چنین، بنگرید به:

Tremlin, *Minds and Gods*, 66–68.

در عرصه روان‌عصب‌شناسی^{۳۶}، ابزار ذهنی این‌چنینی که مسئول بسیاری از باورها و رفتار و تعیین عاملیت‌های خیالی‌ست، اسباب‌شناسایی عاملیت^{۳۷} نامیده می‌شود. این ابزار در ترکیب با دیگر ابزار ذهنی به نام «نظریه سازوکار ذهن»^{۳۸} عمل می‌کند.^{۳۹} در اثر خویش با عنوان *ذهن‌ها و خدایان*^{۴۰}، تاد ترمیلین^{۴۱} مجموعه‌ای از بینش‌های جالبی را پیرامون چگونگی ارتباط بین نظریه سازوکار ذهن، ظهور خدا در فرهنگ انسانی و مغز در شکل‌گیری دین مطرح می‌سازد. جهت معنا بخشیدن به حرکات، پدیده‌ها و اوضاع جهان، انسان‌ها ذهن‌های خویش را بر خدایان به مثابه عاملان نامرئی تحمیل (یا فراتحمیل) کردند که جهان را آفریده‌اند و مشغول اداره آن هستند. (آفرینش خدایان انسان‌نما^{۴۲} در ذهن انسان‌ها). این خدایان (عاملان نامرئی) دارای ذهن، احساسات، خشم و مقاصدی مشابه از آن انسان‌ها پنداشته می‌شدند. بدین ترتیب، دین به روشی تبدیل شد که انسان‌ها آن‌گونه درباره خدایان می‌اندیشیدند^{۴۳}، به طوری که دانستن ذهن عاملان نامرئی (و به تبع آن، ذهن خدایان) به ابزاری جهت خواندن دلایل اساسی وجود طبیعت و رویدادهای آن بدل شد. انسان‌ها طبیعت و فرایندهای طبیعی مانند ساختن و واساختن^{۴۴} را آثار خدایان نمودند. تفاوت اولیه میان خدایان و انسان تنها این بود که خدایان بیش از انسان‌ها می‌دانستند.^{۴۵}

نیاکان کهن تحت فشار روان‌شناختی و ترس بودند و ضروری می‌دیدند تا اعمال نامرئی طبیعت و آسمان را به عنوان «فاعلان» و عاملان جهان ببینند. این به آفرینش شناختی خودساخته و یک عادت ذهنی منتج گردید که نسبت به درک انسان‌انگاران جهان به شیوه‌ای که متناسب با تجربه روزانه ذهن عامیانه باشد، مشتاق بود. لذا، مهم‌ترین کاری که نیاکان انسان می‌توانستند انجام دهند، این بود که جهان را برای خود توضیح‌پذیر سازند و این توضیحات رفته‌رفته شالوده تکامل دین و آینده‌ساز جوامع دین‌محور شدند.

بسیاری از بلایای طبیعی چشم‌گیر، سنگدلانه و خارق‌العاده به خدایان نسبت داده شده‌اند. عاملیت خدایان از آفرینش جهان زیبا تا اعمال مجازات مانند زلزله، طوفان، نزول بیماری‌های درمان‌ناپذیر بر انسان‌ها و بی‌توجهی به بیماران روانی را شامل می‌شود. در واقع، خدایان خود به عنوان منبع بیماری روانی در افراد «نفرین‌شده» تلقی می‌شدند. این باورهای دینی به یقین یک شالوده عصبی‌شناختی در این روند

³⁶ Psychoneurologic

³⁷ Agency Detective Device (ADD)

³⁸ Theory of Mind Mechanism (ToMM)

³⁹ Tremlin, *Minds and Gods*, 76–79, 80.

⁴⁰ *Minds and Gods*

⁴¹ Todd Tremlin

⁴² Anthropoid

^{۴۳} همان، ۸۷–۸۶، ۸۳–۸۱، ۸۰

⁴⁴ Unmake

^{۴۵} همان، ۱۸۶، ۱۰۴، ۱۰۲، ۹۹

داشتند که همیشه عاملی در پس همه رویدادهای زندگی هست.^{۴۶} نکته جالب این است که این عاملان نامرئی یا خدایان دارای تمایلات انسانی‌اند، به‌ویژه تمایل به پاداش دادن به دوستان و مجازات کردن دشمنان. این پیش‌گرایش شناختی جهت‌پنداشت عاملان منظورمند در پس رویدادهای طبیعی بی‌توضیح نیز مسیر را برای باورهای دینی و باطنی پیچیده‌تر فراهم ساخته است. این عاملان از نیروهای آبرطبیعی و ارواح تا نیاکان، پریان و خدایان را شامل می‌شدند. پنداشتن عاملیت برای همه‌چیز از جمله فرشتگان و شیاطین را ابداع کرد که دین را در فرهنگ‌های انسانی به یک واقعیت تبدیل نمود.

یکتاپرستی^{۴۷} طی سه‌هزار سال اخیر به‌طور انسان‌انگارانه‌خدايي را ترسیم کرده است که در یک نبرد جاری علیه شیطان است. در دوره تکوینی یکتاپرستی بود که در برابر گناهکارانی که پی‌رو خدای بد (شیطان) گشته بودند، خدا با اعمال مجازات سخت بر آن‌ها موضعی قوی و خشن اتخاذ نمود. در نبردهای سنگدلانه این خدا، همان‌گونه که در متون یکتاپرستی آمده است، با فرستادن طوفان، زمین‌لرزه و آتش‌فشان، خدا علیه جهان طبیعی آفریده خویش طغیان می‌کند و حتی آن را نابود می‌سازد. این به انسان‌ها اعلام می‌داشت که خدای قدرتمند چه عظمتی دارد و قادر به انجام چه کارهایی است. ماهیت این خدای قادر، در تکامل یکتاپرستی عصر آهن به‌بعد همان‌طور باقی ماند. او هم‌چنین کسانی که پیمان‌های وی را می‌شکنند مجازات می‌کند و مجازات خواهد کرد.

اشتراک در باور به این خدایان و شباهت‌های بین بسیاری از سنن دینی موجود در سرتاسر جهان از شبیه بودن کارکرد درونی ذهن انسان^{۴۸} و نتیجتاً از یک زیست‌شناسی مشترک بین انسان‌ها حکایت می‌کند. در سطحی گسترده‌تر و هرمی، روان‌شناسی انسان فرهنگ دین را و زیست‌شناسی روان‌شناسی را تعیین می‌کنند و خود زیست‌شناسی توسط انتخاب طبیعی تعیین می‌شود. با این پیش‌روی پی‌درپی، می‌توان نتیجه گرفت که تکوین ادیان و باورها در خدایان برخاسته از یک انگیزه زیست‌شناختی است. ظهور دین به‌دلیل فعالیت‌های مغز است و نه دلایل «فقهی» در طبیعت. به‌علاوه، دین یک «پدیده همه‌فرهنگی» است که باید دارای یک پایه زیست‌شناختی مشترک بین انسان‌ها باشد.^{۴۹}

بنابراین، دین یک راهبرد زیست‌شناختی یادگیری شده است. در این راستا، پیوندهای عصب‌شناختی میان عواطف، آگاهی و مفاهیم دینی در بستر عصب‌یزدان‌شناسی^{۵۰} مورد بحث قرار گرفته‌اند. ترس و وحشت

⁴⁶ Martin Brüne, "On Shared Psychological Mechanisms of Religiousness and Delusional Beliefs," in Voland and Schiefenhövel, *The Biological Evolution of Religious Mind and Behavior*, 217, 218, 226.

اخیراً، گزارشی نشان داده است که درصد بالایی از بیماران روان‌گسیخته بیماری‌شان را به‌عنوان آزمون یا مجازاتی از جانب خدا می‌دانند.

⁴⁷ Monotheism

⁴⁸ Tremelin, *Minds and Gods*, 75, 87.

⁴⁹ همان، ۱۵۹-۱۵۷، ۱۴۶-۱۴۵، ۱۳۲، ۱۲۸.

⁵⁰ Neurotheology

تنها از طریق سازوکارِ عصب‌زیست‌شناسی^{۵۱} ما قابل‌تحمل بوده است.^{۵۲} بنابراین، با سازوکارِ عصب‌زیست‌شناختی، توجیه امورِ اَبَرطبیعی برای نیاکان ما که هیچ آگاهی و تجربهٔ بهتری نداشتند، شاید «دین» تنها گزینه بود. از این رو، می‌توان گفت که به‌رغم ادعاهای غیرواقع‌گرایانهٔ دینی، آن‌ها ابزارِ ذهنی موردنیازِ خودشان را جهت نیل به وضعیتِ آرمانی‌شان استفاده کردند.

سنجه‌مندی^{۵۳} دینی از جانبِ روان‌شناسان فرگشتی سنجه‌مندیِ محاسبه‌ای^{۵۴} نامیده می‌شود. در این راستا، دین به طوری که توجیه می‌شود، یک محاسبه است حاوی دانشِ عامیانه برای توجیهِ واقعیت‌های بیرون، ولی جوابی است به سیستمِ عصبی و تشویش‌های مکرر در انسان.^{۵۵}

این پندارِ دینی راهبردی عامیانه و سیال است: تغییر محتوای آن و یا این که افراد انتخاب کنند تا دانشِ منطقی‌تری را خارج از گروه دنبال نمایند، امری ممکن است. گاهی، حتی احتمال دارد فرد برای اثبات یا بی‌اعتبار ساختن یک نظام دینی از نظامِ دیگری استفاده کند. گرچه چنین تناقض‌هایی پیچیده است، فرد بالاخره به یک برهانِ غامض متوسل می‌شود. نکتهٔ کلیدی در این تناقض واضح این است که فرد خواهان یک برهان پذیراتر در جامعهٔ خویش در عوض جزم‌اندیشی پنهانی خویش و اجدادش است.^{۵۶} با این ترفند، فرد می‌کوشد تا برهان دینی خود را همراه با یافته‌های علمی به‌روز منطقی‌تر توجیه کند. این یک فرصت‌طلبی در استفاده از علم برای دیدگاه‌های متأثر از تعصب خود و نیاکان محسوب می‌شود.

۲. سازه‌های شیمیایی - عصبی در اندیشهٔ دینی

برخی آثار چشم‌گیری در قلمرو زیست‌شناسی انجام گرفته‌اند که دیدگاه زیست‌شیمیاییِ جالبی را نسبت به چگونگی کارکردِ دین در ذهن ارائه می‌دهند. برای مثال، به‌نظر می‌رسد سطوح بالاترِ ترشحِ دوپامین می‌تواند شدتِ تجربه‌های دینی را افزایش داده و حتی به باوری به‌مراتب قوی‌تر بر خدا منجر گردد.

⁵¹ Neurobiology

⁵² همان، ۱۲۶، ۱۲۴.

⁵³ Modularity

⁵⁴ Computational

⁵⁵ Peter Carruthers and Andrew Chamberlain (eds.), *Evolution and the Human Mind: Modularity, Language and Meta-cognition* (Cambridge: Cambridge University Press, 2000), Introduction, 8, 10.

⁵⁶ همان، به‌ویژه بنگرید به فصل هشتم از دیوید پاپینو.

در عصب‌یزدان‌شناسی^{۵۷}، قدرت خرافه دینی و سطوح بالای دوپامین به هم‌دیگر مرتبط هستند. حتی پیوند میان اختلال وسواسی - جبری^{۵۸} و دینیت مورد بحث بوده است.^{۵۹} نقش سطوح بالای دوپامین نه تنها در اختلال وسواسی - جبری بلکه در موارد روان‌گسیختگی^{۶۰}، دوقطبی^{۶۱} و صرع^{۶۲} نیز حاکی از برخی تجربه‌های دینی تخیل‌شده در این افراد است. عکس این موضوع نیز صادق است: طبق مطالعات اریکا هریس^{۶۳} و پاتریک مک‌نامارا^{۶۴}، افراد دارای بیماری پارکینسون^{۶۵} به‌ویژه موارد «حمله چپ^{۶۶}» (آسیب به نیم‌کره راست) با تولید پایین دوپامین در قیاس با هم‌تایان سالم هم‌سنشان رغبت کم‌تری به دینیت دارند.^{۶۷} بدون دوپامین، عملکرد قشر پیشاپیشانی^{۶۸} مغز یا کاهش می‌یابد و یا دچار سوءعملکرد می‌گردد، وضعیتی که در آن مهارت‌های اجتماعی، برنامه‌ریزی، قضاوت و حتی دینیت ممکن است به‌طور گزینشی تحت تأثیر قرار گیرد و کاهش یابد.^{۶۹}

درحالی‌که نمی‌توان به یک نتیجه‌گیری فراگیر دست یافت که افراد دارای سطوح بالای دوپامین نسبت به افراد دارای سطوح معمول یا کم دوپامین دین‌دارتر یا خرافی‌ترند، این عرصه‌ای شایان توجه است. لیکن، درباره این که چگونه توده عوام در طول تاریخ به جانب‌داری و ابزارسازی دین در راستای سازگاری بهتر در طبیعت پرداختند، این بخش از اطلاعات اندام‌کردشناختی^{۷۰} لزوماً شواهد کافی‌ای به دست نمی‌دهد. قطعاً ترکیب سازه‌های زیست‌شناختی به‌خصوص در سطح مغز و غیرزیست‌شناختی یعنی فرهنگی و جامعه‌شناختی باعث شده‌اند تا دین با هر نوعی از خدا در رأس امور تداوم یابد.

^{۵۷} ولو بحث برانگیز، مفروضات جامعه‌زیست‌شناختی و عصب‌یزدان‌شناختی بر این استدلالند که ذهن اجتماعی و دینی پیش‌تر دارای خاستگاه زیست‌شناختی است تا جامعه‌شناختی یا یزدان‌شناختی. الگوواره‌های آن‌ها تعدادی استدلال مفید در اختیار قرار می‌دهند. بنگرید به:

Rüdiger Vaas "Gods, Gains, and Genes on the Natural Origin of Religiosity by Means of Bio-cultural Selection," in Voland and Schiefenhövel, *The Biological Evolution of Religious Mind and Behavior*, 25-26, 28.

^{۵۸} Obsessive Compulsive Disorder (OCD)

^{۵۹} همان، ۳۴-۳۰.

^{۶۰} Schizophrenia

^{۶۱} Bipolarity

^{۶۲} Epilepsy

^{۶۳} Erica Harris

^{۶۴} Patrick McNamara

^{۶۵} Parkinson's disease

^{۶۶} Left-onset

^{۶۷} Erica Harris and Patrick McNamara, "Neurologic Constraints on Evolutionary Theories of Religion," in Voland and Schiefenhövel, *The Biological Evolution of Religious Mind and Behavior*, 205, 208, 209, 212.

^{۶۸} Prefrontal cortex

^{۶۹} همان، ۲۰۸.

^{۷۰} Physiologic

اگر انسان‌ها دین را به جهت احساس ایمنی و دوپامین بیش‌تر ابداع کرده‌اند، سوال این‌ست که چرا آن‌ها به خلق خدایانی پرداختند که از آن‌ها بترسند و فرمان ببرند؟ پاسخ فوری می‌تواند نیاز به «سطحی از آسایش» با نیاز داشتن یا خواستن یک چهره برتر جهت فرمان‌بری و ترس باشد. با این حال، همه ادیان خدایان ترسناکی تولید نکرده‌اند، مانند شمار بسیاری از ادیان بومیان آمریکایی، بومیان استرالیا و دروئید⁷¹ها که خدایانشان خشمگین و غضبناک نبودند. جالب است که تمامی این گروه‌ها شکارگر - گردآور⁷² بودند و نه کشاورزان جامعه کشاورز (که خدایانشان ترسناک‌تر بودند - مانند خدای سامی). بنابراین، جهت پاسخ به این پرسش، رویکرد را باید از پاسخ صرف زیست‌شناختی به سمت روان‌شناسی فرهنگی به‌عنوان سنگ‌بستری برای توسعه فرهنگ دین و دینیت تغییر داد. پیشنهادی از جانب رودیگر واس⁷³ مطرح شده است که پیدایش دین احتمالاً پی‌رو سه فرضیه زیست‌شناختی و فرهنگی محتمل است: (۱) دین محصول مستقیم فرگشت زیست‌شناختی و سازگاری در طبیعت است؛ (۲) دین محصول جانبی زیست‌شناختی‌ست؛ (۳) دین منحصراً یک محصول جانبی فرهنگی‌ست.

پیرامون چرایی باور افراد به خدا، فرمان‌بری از رهبران دینی یا صاحبان قدرت و باور بدون پرسش، رودیگر واس با طرح سه روایت ممکن پیشنهاد دیگری را نیز مطرح می‌سازد: نقش‌دهی یا نقش‌پذیری اجتماعی از جانب پدرومادر و گروه‌ها؛ (۲) تجربه شخصی مانند تحیر از طبیعت و خواندن متون مقدس؛ (۳) مطالعات تفاسیر استدلالی و مباحثات فلسفی. گرچه این دلایل ممکن است برای افرادی معتبر باشند، واس اظهار می‌دارد که این واقعیت باقی‌ست که حتی در استدلال پیرامون کارکرد مثبت دین، هیچ‌یک از این‌ها وجود خدا یا هرگونه نیروی ابرطبیعی را اثبات نمی‌کنند.⁷⁴ در این معمای محوری هیچ ادعای فراطبیعی در دین را نمی‌توان اثبات کرد، گرچه شمار بسیاری از مردم بر آن‌ها باور دارند. چرا؟ بگذارید به اختصار کودکی و نقش‌دهی یا نقش‌پذیری اجتماعی را وارد گود بحث سازیم.

دین یک رمزگزاری کودکی - تاریخی‌ست، نه یک توهم

باورمندان دینی در هر فرهنگی نه الزاماً آزادانه به انتخاب ایمان دست می‌زدند و نه الزاماً به کاوش این می‌پرداختند که چرا به چیزی که باور دارند، باور دارند (مگر این که باور خود را تغییر می‌دادند). دین از جانب پدرومادر و محیط اجتماعی فرهنگی‌شان بر آن‌ها تحمیل می‌شود. برنامه‌ریزی عصبی در مغز دین را به‌سان زبان مادری بومی برمی‌گیرد - مضامین دینی در ذهن و در نگرش اجتماعی شکل تکوینی به خود می‌گیرند.

⁷¹ Druid

⁷² Hunter-gatherer

⁷³ Rüdiger Vaas

⁷⁴ Vaas, "Gods, Gains, and Genes On the Natural Origin of Religiosity," 37, 39, 40-42.

درواقع، کودکان خود ظاهراً یک پیش‌گرایشی رشدی نسبت به جذب ایمان خدا باورانه پدرومادرشان نشان می‌دهند.

شروع رفتار شناختی دینی از کودکی آغاز می‌گردد. درکل، کودکان از سنین پایین از لحاظ شناختی آماده باور به خدایان یا سایر موجودات اَبَرطبیعی جادویی غیرانسانی درپس رویدادهای توضیح‌ناپذیر هستند.^{۷۵} این امر چیزی دربارهٔ عرفیت^{۷۶} انتظارِ ذهن انسان به ما می‌گوید که درپس هر رویدادی، همان‌طور که پیش‌تر بحث شد، همواره عاملی است که تمایل به شخصیت‌بخشی به هر چیزی در جهان یک راهکار برای درک سریع و ازپیش‌آماده واقعیت بدون تأمل بیشتر است - «رویکردی کودکانه».

کودکان دین پدرومادر خویش را برمی‌گیرند تا بقای روانی و اجتماعی‌شان را در یک فرهنگ مشترک ادامه دهند. آن‌ها طبیعتاً درابتدا اعمال پدرومادرشان را کورکورانه به‌یاد می‌سپارند، تقلید می‌کنند و پی می‌گیرند. در سال‌های نوجوانی و بعد، تمایل کلی احتمالاً در جهت ارج‌دهی دین درباب هدف زندگی و معنای پس آن ادامه می‌یابد. بنابراین، دین به‌عنوان جای‌گزینی برای دفاع در برابر آشفتگی و اندیشیدن راجع به هر نگرانی پی‌درپی استفاده می‌شود. دین را می‌توان یک حالت آماده‌به‌کار و آماده‌به‌جواب آسوده موجودیت و فعالیت دانست. پدرومادرها اغلب می‌کوشند تا فرزندانشان را در حاشیه امن اندیشه دینی بزرگ کنند. از دیدگاه والدین، اندیشه‌های سرکش تهی از معنویات و تأثیر باور به هر خدا و هر اندیشه دینی‌ای طی کودکی نقشی بر شناخت برجای می‌گذارد که فراموشی آن بسیار سخت است. آن‌هایی که می‌توانند فراموش کنند، توانسته‌اند برنامه‌ریزی عصبی مغز و سنجه‌های شناختی قدیمی و آشنا را با سنجه‌های خلاقه و استدلال جدید جای‌گزین کنند. اساس واقعیت این جای‌گزینی و برنامه‌ریزی شناختی جدید، آن‌گونه که بسیاری از دین‌جداگرا^{۷۷} بیان و خدانا باور^{۷۸} آن عمل کرده‌اند، فی‌نفسه سرنخی دربارهٔ چگونگی و یادگیری^{۷۹} آموزه‌های قدیمی به‌دست می‌دهد. افراد دین‌دار بدین لحاظ قابلیت یادگیری را هم‌چنان دارا هستند. اگر این قابلیت را از خود نشان دهند، اتهام «متوهم» بودن افراد دین‌دار مردود است.

واژه «توهم» ممکن است مسئله‌ساز بوده و کاربرد آن برای افراد معمولی دین‌دار، همان‌گونه که برخی نویسندگان نوین چنین کرده‌اند، منطقی نباشد.^{۸۰} شرایط و تشخیص توهم مجموعه معیارها و راستی‌آزمایی بالینی مخصوص به‌خود را دارد که خارج از حوصله بحث کنونی‌ست. می‌توان گفت که افراد دین‌دار فی‌نفسه

⁷⁵ Rebekah A. Richert and Erin I. Smith, "Cognitive Foundations in the Development of a Religious Mind," in Voland and Schiefenhövel, *The Biological Evolution of Religious Mind and Behavior*, 183–85, 187.

⁷⁶ Conventionality

⁷⁷ Secularist

⁷⁸ Atheist

⁷⁹ Unlearn

⁸⁰ Richard Dawkins, *The God Delusion* (London: Bantam Press, 2006).

متوهم نیستند، لیکن آن دسته از افراد متوهم هستند که از منظر بالینی ممکن است رغبتی وافر به انگاره‌های خیالی و آبرطبیعی - دینی داشته باشند.

هم‌چنین، شرایط «توهم» مربوط به کسانی است که باور دارند آن‌ها خود عامل امر آبرطبیعی‌اند که به‌سان ادعای بسیاری از واعظان و اندیشمندان رهایی‌بخش خودخوانده و نیز شاید شیادان دینی‌ست. این شرایط خودفریبی به‌طور بالقوه در میان افراد دین‌دار که توانایی فریب دیگران را دارند، متداول است.^{۸۱} هم‌چنین، می‌توان گفت که وقتی یک فرد دین‌دار اجازه می‌دهد تا باورهای دینی‌اش سرکوبگر همه تمایلات غریزی و طبیعی وی باشد، یک روان‌رنجوری^{۸۲} به‌طور بالقوه در کار است - و وقتی ذهن جمعی یک گروه اجازه چنین گرایشی را بدهد، یک روان‌رنجوری همه‌گیر اجتماعی رخ می‌دهد.^{۸۳}

۳. دین به‌مثابه سازگاری بقا

با توسعه قدرت‌های شناختی پیشرفته‌تر ذهن، انسان‌ها دیگر تنها به خوردن، خوابیدن، تولیدمثل، زیستن و مردن مانند سایر جانداران قانع نمی‌شدند. با رشد قشر پیشانی مغز، آن‌ها صاحب توانایی اندیشیدن، تعمق، کنج‌کاوی و نگرانی گشتند. لب پیشانی مغز بقا را دست‌کم در دو سطح بنیادین و پیچیده اولویت‌بندی نمود: امنیت جسمانی و امنیت روان‌شناختی. سطح جسمانی مستلزم ترکیبی از غذا، سرپناه، امنیت و آسایش در مواجهه با تمامی چالش‌های طبیعی و سلامتی بود. سطح روان‌شناختی پیچیده‌تر بود. برای امنیت در برابر تشویش‌ها، لب پیشانی روایت‌هایی «التیام‌بخش» ساخت که به‌منزله ابزاری دردست ذهن ناآرام جهت بقای درونی در برابر پرسش‌ها و ماهیت هستی بودند.

برخی عنوان داشته‌اند که دین اثر انتخاب طبیعی به‌عنوان بخشی از نظریه مدیریت وحشت است.^{۸۴} هم‌چنین، استدلال شده است که دین خویشاوندی زیست‌شناختی معینی را فراهم می‌آورد - رفتار متناسب درون‌قبیله‌ای و حمایت از خویشان درون یک گروه^{۸۵} و همین‌طور، زیست‌شناسی گروهی جوانب دیگری را

⁸¹ Brüne, "On Shared Psychological Mechanisms of Religiousness," 222, 225.

⁸² Neurosis

⁸³ برای تعاریف روان‌رنجوری و روان‌رنجوری همه‌گیر، بنگرید به:

Lorenz, *The Waning of Humaneness*, 164.

⁸⁴ Detlef Fetchenhauer, "Evolutionary Perspective on Religion - What They Can and What They Cannot Explain (Yet)," in Voland and Schiefenhövel, *The Biological Evolution of Religious Mind and Behavior*, 279-80.

⁸⁵ بنگرید به:

Bernard Crespi, "The Kin Selection of Religion," in *Oxford Handbook of the Evolution of Religion*, ed. J. M. Little and T. Shackleford (in press).

هم‌چنین، بنگرید به:

online:www.oxfordhandbooks.com/view/10.1093/oxfordhb/9780199397747.001.0001/oxfordhb-9780199397747-e-9.

هم همراه دارد؛ «نوع دوستی، مهربانی، هم‌دلی، عشق، آگاهی و مفهوم عدالت - جملگی این امور جامعه را منسجم نگه‌می‌دارد، اموری که باعث می‌شوند تا ما به انسان بودن خود افتخار کنیم - مطمئناً این‌ها پایه محکم ژن‌شناختی^{۸۶} دارند.»^{۸۷} بنابراین، دین الزاماً فضیلت، اعتماد و اخلاقیات ارائه نمی‌دهد، بلکه چنین ویژگی‌هایی در مجموعه‌ای از رفتارها نهفته‌اند که بقا و همکاری (یا حتی کیفیت بالاتری از زندگی) را در جهان طبیعی ممکن می‌سازند.^{۸۸}

شایان تأمل است که آیا دین در توضیح هیبت جهان، مدیریت وحشت و ترس از مرگ، آفریدن امید (چه حقیقی یا کاذب) و مدیریت عواطف مفید بوده است یا نه؟ گفته می‌شود که دین با طیفی از امور سروکار دارد. ترس از مرگ، امید به بازگشت ازلی و باز تولد، معناسازی و دسترسی به برخی دانسته‌های سرّی هستی به نظر دلایلی کافی برای پیدایش اندیشه دینی بوده‌اند.^{۸۹} دین به سادگی در قیاس با اندیشه ساده معقول کارکرد عاطفی بیشتری در دوران وحشت انسان در طبیعت داشت. شورمندی دینی می‌تواند اغلب به عنوان سازوکار مدارا استفاده شود، همان‌گونه که بسیاری از افراد هم‌چنان جهت مدارا با رنج، گناه و مرگ بدان متوسل می‌شوند.^{۹۰} ویکتور فرانکل^{۹۱} اظهار می‌دارد که دروازه دین همواره به روی «سودجویی از منابع معنوی» و یافتن حاشیه امنی که در جای دیگر یافت نمی‌شود، باز بوده است.^{۹۲} [کهارت وولاند^{۹۳} اشاره می‌کند که گرایش خودانگیخته به دین صرفاً از طریق تحلیل عقلانی و منطقی بر نمی‌خیزد؛ در غیر این صورت، کل مفروض ایمان از لحاظ منطقی رد می‌گردد.^{۹۴}

از این رهگذر، به سادگی می‌توان مشاهده نمود که اتخاذ دین عموماً بی‌رو سه مرحله است که نیازهای عاطفی و روانی افراد را برطرف می‌سازد:

(۱) برای تسکین ترس و رضامندی فاعل نامرئی یا همان خدا باید فرد مورد التفات قرار گیرد.

⁸⁶ Genetic

⁸⁷ Tremelin, *Minds and Gods*, 35

به نقل از رابرت رایت.

^{۸۸} همان، ۳۵.

⁸⁹ Gregory M. Nixon, "Myth and Mind: The Origin of Human Consciousness in the Discovery of the Sacred," *Journal of Consciousness Exploration and Research*, 1/3 (2010), 10, 19, 25, 27, 37.

⁹⁰ Frankl, *The Will to Meaning*, ix, 72.

⁹¹ Viktor Frankl

^{۹۲} همان، ۱۴۴، ۱۴۰.

⁹³ Eckart Voland

⁹⁴ Eckart Voland, "Evaluating the Evolutionary Status of Religiosity and Religiousness," in Voland and Schiefenhövel, *The Biological Evolution of Religious Mind and Behavior*, 9, 10, 12.

۲) این فاعلِ نامرئی، بنابر وفاداریِ انسان، تصمیم گرفت تا راز و حقیقتِ آفرینش را در اختیارِ افرادِ منتخبِ خویش قرار دهد و فردِ باورمند از این رو حسّ خوبِ تعلق به یک گروه را تجربه می‌کند.

۳) باور به این فاعل به معنای کسبِ رضایت و سعادت در تمامی رویدادهاست. انسانِ باورمند گاهی تواناییِ تقاضای لطف و رستگاری پس از مرگ را خواستار است.

این سه جنبه از دین تدریجاً با بخش اعظمی از آدابِ اجتماعی بشریت عجین شده و در آن فراگیر گشتند. بدین ترتیب، باور به خدایان تنها اندیشهٔ پرهیزکارانه یا تعمقِ دربابِ زندگیِ آخرت نیست. بلکه، بیش‌تر مربوط به «کارکردِ محاسبه‌ای» و سازگاری برای زیستنِ غایی‌ست. باور به خدایان شاید بر سطحی ناخودآگاه تکیه دارد، لیکن استدلالِ خودآگاهِ دین، برای مقاصدِ کاربردی، برای بهبودِ حالاتِ روحی، نگرانی‌ها و مسائلِ واقعیِ زندگی به کار می‌رود.^{۹۵} با وجود ملاحظاتِ بهبودِ حالاتِ روحی، یک نهادِ دینی منطقی فرد را به سوی سقوط و وی را به راحتی به یک فداییِ متعصب تبدیل می‌کند.^{۹۶}

در رابطه با رفتارِ دینی، جنبهٔ دیگری از عملِ زیست‌شناختی هست که باید موردِ ملاحظه قرار گیرد و آن رفتارِ اجتناب‌ناپذیرِ ترس و اطاعت از مقامِ برتر است. با تمایلاتِ ژن‌شناختی، انسان از الگوی رفتارِ نخست‌ها مانند شامپازه و گوریل تبعیت می‌کند. در رفتارشناسی، همان‌طور که جی آر. فیِرمن^{۹۷} خاطر نشان می‌سازد، دو رفتارِ نخست‌وار مشاهده شده است. رفتارِ نوعِ اولِ عملِ تسلیمِ بنابر ترس، تشویش و حفاظت از خود، رفتارِ «خودکم‌تریابیش‌تر آسیب‌پذیر ساز» است. در غیر این صورت، خشم و مجازات از جانبِ عضوِ قدرتمندِ گروه ممکن است دامن‌گیر فرد شود. در موردِ انسان، رفتارِ نوعِ اولِ شکلِ استغاثه و تحقیرِ خویش‌تر در جهتِ رضایتِ مقاماتِ دینی و خدایان را به خود می‌گیرد.^{۹۸}

رفتارِ نوعِ دومِ یک رفتارِ نخست‌وارِ ترس‌کاه و لطف‌طلب است که شامل ارضایِ چهرهٔ غالب یا نرِ آلفا^{۹۹} می‌شود. در این قضیهٔ تمکینی برای انسان‌ها، مناجات‌ها، نیایش‌ها، آیین‌ها و قربانی کردن حیوانات جهتِ توسل به خدا به‌منظورِ کاستن ترس و طلبِ لطف انجام می‌گیرند. این رفتار سازوکارِ محاسبه‌ایِ سیال است

⁹⁵ Tremlin, *Minds and Gods*, 179–181, 185–186.

⁹⁶ موضوع این‌ست که دین/الوهیت یا معنویت چگونه می‌تواند ذهن را به‌اسارت گرفته و به شکل‌گیریِ اندیشه‌ها و احساسات منجر شوند. بنگرید به:

David A. Kessler, *Capture: Unraveling the Mystery of Mental Suffering* (New York: Harper Collins, 2016), chapters 6 and 7.

⁹⁷ Jay R. Feierman

⁹⁸ Jay R. Feierman, "How Some Major Components of Religion Could Have Evolved by Natural Selection?" in Voland and Schiefenhövel, *The Biological Evolution of Religious Mind and Behavior*, 56.

⁹⁹ Alpha male

که انسان را پیش برده است.^{۱۰۰} در کلام عمومی، انسان‌ها دارای ترس هستند، ولی ترس بارزتر در مواجهه با قدرت‌های برتر است. در مورد تکامل دین، بزرگ‌ترین ترس از خدایان و روحانیون یا شاهان بوده است. رفتارهای نوع اول و دوم، تحقیر خویشتن و تقاضای دریافت محافظت از جان، رفتار سازگاری پیچیده‌نخستی^{۱۰۱}‌های پیشرفته هستند. نر آلفا در تجلی‌های متفاوتش نقش یک موجودیت برتر را ایفا کرده است که همان‌گونه که در تمامی جوامع انسانی مشهود است، نسبت به فرمان‌بران بخشنده و حافظ جانشان است. دزموند موریس^{۱۰۲} در اثر خوش‌نگاشت و خوش‌استدلال خویش با عنوان *باغ وحش انسانی*^{۱۰۳}، با توصیف نقش نر آلفا، ابررهبان قبیله یا ابر خدا، خدای شاهد و مختار مطلق که گاهی قبایل بزرگ‌تری را مدیریت می‌کند، زیست‌شناسی انسان را به فرهنگ پیوند می‌دهد. فرایند تکاملی دین در گذر سده‌ها باعث شده است تا در شرایط خطیر با کمک حافظان نر یا ابرخدایانی که حتی دردسترس نیستند و امکان پاسخ‌گویی به پرسش‌های انسان برایشان ممکن نیست، ولی خشونت را با خشونت مجازات و مقابله‌به‌مثل می‌کنند و متقاضی بندگی‌اند، افراد قبیله با باور مشترک به هم‌دیگر نزدیک شوند.^{۱۰۴}

۴. منطق^{۱۰۵} و راهبرد دین در زیست‌شناسی فرگشتی

اگر زندگی یا زیست‌شناسی قانون‌بخش است، پس انسان‌ها هم پی‌رو و هم مجری قوانین منطقی زیست‌شناسی به‌شمار می‌روند. با پی‌روی از قوانین فرگشت، موجودات با حرکت روبه‌پیش پاداش می‌گیرند. هر گونه یا موجودی که از این قوانین تخطی کند، محکوم به زوال و انقراض است. مطابق استدلال ویلیام کوپر^{۱۰۶}، هیچ تردیدی نیست که فرگشت به‌خودی‌خود قانون نیست، بلکه مجری قانون است و چنین قوانینی تغییرناپذیرند؛^{۱۰۷} ترک قوانین آن برای فرایند انتخاب طبیعی و حرکت روبه‌پیش مرگ‌بار خواهد بود. از این منظر، دین انگاره‌هایی را مطرح می‌سازد که ورا و خارج از قوانین طبیعتند. راهبرد دین زمانی که سخن از استدلال پیرامون ادعای هستی‌مادی و طبیعی به‌میان می‌آید، با منطق و خردگرایی شاخ‌درشاخ می‌گردد.

^{۱۰۰} همان، ۶۴-۵۸-۵۷.

¹⁰¹ Primates

¹⁰² Desmond Morris

¹⁰³ *The Human Zoo*

¹⁰⁴ Desmond Morris, *The Human Zoo* (1969; London: Vintage, 1994), 7-9, 9-14, 15.

¹⁰⁵ Logic

¹⁰⁶ William Cooper

¹⁰⁷ William S. Cooper, *The Evolution of Reason: Logic as the Branch of Biology* (Cambridge: Cambridge University Press, 2001), 2-3.

دِتْلِف فِتْسِنِه‌اُور^{۱۰۸} می‌گوید که کُنْه به‌وجود آمدن دین به‌نظر یک ناهنجاری در حیطة فرگشت زیست‌شناختی است. معرفت‌شناسان فرگشتی اظهار داشته‌اند که همواره از جانوران، به‌انضمام انسان‌ها، انتظار می‌رود که محیط خویش را به‌شیوه‌ای مستدل درک کنند، ولی نامنطقیت دین ظاهراً در تناقض با درک «مستدل» محیط قرار دارد. گرچه انسان‌ها محیطشان را به‌شیوه‌ای مستدل درک می‌کنند، ولی حاشیه خطا در انسان‌ها به‌دلیل دست‌کاری و فریب از طریق تخیل ذهنی و بیان زبانی تصنعی درقیاس با سایر جانوران بیش‌تر است. به‌عبارت‌دیگر، هیچ حیوانی برحسب تخیل و باورش دست به کاری غیرعادی و خودفریبانه نمی‌زند، ولی انسان این کار را با خود و هم‌نوعانش می‌کند.

زیست‌شناسی قمار نیست، بلکه بر شالوده منطق بنا شده است. مطابق اظهار ویلیام کوپر، منطق خود ازلی و سکوی فرگشت است. منطق «به‌مثابه پیکره‌ای از اصول همیشه وجود داشته و وجود خواهد داشت ... و سازگاری از این‌رو رخ می‌دهد که قوانین منطق ناب به‌طور مستقل صحیح هستند.»^{۱۰۹} موضوع چالش‌برانگیز در این جا جستن تعریف مناسب برای واژه و عملکرد «منطق» است. در دین، مؤمنان از منطق احتمالاتی پی‌روی می‌کنند که منطقی مناسب نیازها و کارایی ذهن در نسل یا موقعیتی به‌خصوص است. بنابراین، این منطق یک منطق پایا، همیشگی یا عینی نیست. اثبات نامطلقیت منطق دینی مستلزم بسط آن به ماهیت کلی منطق است. برخی استدلال کرده‌اند که خود منطق در کل نمی‌تواند همیشگی باشد. این یعنی منطق حتی ممکن است در جوهره خویش در مقاطع خاصی پیش‌بینی‌ناپذیر و نامطلق بنماید.

چالش در ماهیت پیش‌بینی‌ناپذیر منطق، به‌خصوص منطق‌های مقطعی، نهفته است که از آن نمی‌توان به‌عنوان تکیه‌گاه هر نوعی از «حقیقت» باز نمود یک موجودیت مطلق بهره برد. کُنراد لورنز^{۱۱۰} رفتارشناس و برنده نوبل با این نتیجه‌گیری که نباید با منطق یا خرد ناب طوری مواجه شد که گویا همیشه ثابت و مطلق است، منطق کانتی^{۱۱۱} را به‌چالش کشید. اوج اندیشه انسان فی‌نفسه نه مطلق است و نه دارای اعتبار از پیش؛ در بالاترین وجه منطق، حتی ریاضیات نیز از قوانین نسبیت زیست‌شناسی تبعیت می‌کند.^{۱۱۲} البته، منطق بین انسان‌ها نسبی ولی ریاضی عالم‌گیر است.

با این گفته، مرتبه بالاتر حیات زیست‌شناختی از منطق و انتخاب طبیعی تبعیت می‌کند، ولی وقتی نوبت به اندیشه و جوانب عاطفی انسان می‌رسد، این منطق پرتین و مبهم می‌گردد. این بدین معناست که باورهای دینی را نمی‌توان در ترازوی قیاس با یک نظام منطقی مانند منطق استنتاجی مستفاد در ریاضیات و روش‌های علمی سنجید. استعمال منطق دینی ممکن است به‌عنوان نظریه احتمال، بیش‌تر

¹⁰⁸ Detlef Fetchenhauer

^{۱۰۹} همان، ۱۹۲-۱۹۱، ۱۷۹-۱۷۸.

¹¹⁰ Konrad Lorenz

¹¹¹ Kantian logic

^{۱۱۲} همان، ۱۶، ۳-۲.

شبيه به شیرباخط باشد تا منطق استنتاجی دقیق. منطق دینی یک منطق فایده‌گرا^{۱۱۳} با اعتماد بر ادراک ضدشهودی خویش، احتمالات و اعتماد بر متون و مقامات دینی‌ست. «اعتماد» نتیجه اندیشه احتمالی گذراست و نه منطق پایا. لذا، دین از هیچ‌گونه منطقی پی‌روی نمی‌کند، بلکه یک محاسبه احتمالی از جانب افراد در نسل و فرهنگ معین است.

واقعیت غالب درباره «منطق» دینی این است که باورمندان به خدا تمایل دارند تا اعتماد دینی‌شان را تا پایان زندگی‌شان تغییر ندهند، به این دلیل ساده که طبق برآوردشان، دین درقیاس با غیردین خطر کم‌تری را مطرح ساخته است. چنین افرادی نه می‌توانند ازدست‌ایمانشان رها شوند و نه می‌توانند آن را با چیزی «کم‌تر» جای‌گزین کنند. با ظهور از دل عادات روان‌شناختی نسل‌ها، استعاره «خدا» صاحب چنان جایگاه مستحکمی در مغز شده است که نفی آن مانند یک امکان‌ناپذیری عاطفی ترس‌آور، یک منطق نامناسب و یا یک احتمال ناگوار احساس می‌شود. به عبارت دیگر، دگرسویی از «منطق خدا» به «منطق بی‌خدا» نمی‌تواند به سادگی رخ دهد. گرچه مسلم نیست که منطق دینی یا ضدشهودی از جانب یک منطق استنتاجی تجربی واژگون گردد. وانگهی، منطق فرهنگی و اجتماعی عادت‌مند مجموعه‌ای از منطق هستند که مطابق موقعیت عمل می‌کنند. این مجموعه‌ها می‌توانند هم استنتاجی و هم استقرایی باشند، ولی مدام در دگرش هستند و گه‌گاه با مجموعه‌های جدیدی از منطق اجتماعی جای‌گزین می‌شوند.

راهبردهای زیست‌شناختی منطقی بقا و دفاع یک جانور مانند استتار، لاک، چنگال تیز، شاخ و غیره، بقا و حفظ امنیت را فراهم می‌آورند. اگر این شاخ یا چنگال تیز بی‌استفاده گردد، مثل این می‌ماند که اندامی اضافی باقیست که عملکرد معمول جانور را نیز مختل می‌سازد. در این مرحله، منطق انتخاب طبیعی باعث نابودی آن می‌گردد. اگر این منطق زیست‌شناختی را بگیریم و آن را در انتخاب دین به کار بندیم، مادامی که انسان جهت بقا بدان نیاز داشته باشد، به عنوان یک حفاظت شناختی مانند لاک محافظتی عمل می‌کند. دین را می‌توان به‌طور محتمل به‌مثابه یک راهبرد دفاعی انگاشت که با تسکین تشویش انسان و ذهن ترسیده او، حتی وقتی محتوای دین هماهنگ با منطق جهان طبیعی و عملکرد آن نیست، از یک منطق درونی پی‌روی می‌کند. تناقض این ارتباط بین منطق و نامنطق^{۱۱۴} در تضاد بین آنچه ضروری و مفید نهفته است که به انسان‌ها اجازه سازگاری و متناسب ماندن را می‌دهد. موضع میانی زمانی‌ست که نامنطق دین به یک فرد مرگ‌ترس یا خداترس کمک می‌کند.

باری، اگر دین به‌واسطه اعمالی هم‌چون فرمان‌کشتار ناباورمندان یا آیین‌های دینی زبان‌بار تدریجاً سرکوب‌گر، نامنطقی و گزافه‌گو شود، اینجاست که جوانب نامنطقی دینی این‌چنینی در بیرون از خود ویرانگر می‌گردند. این جوانب آسیب‌زننده و نامنطقی مانع از رشد انسان‌ها و هم‌زیستی بدون دغدغه می‌شوند.

¹¹³ Utilitarian

¹¹⁴ Illogic

هم‌چنین، در مواجهه با شناخت علمی از جمله دلایل بیماری‌ها و درمان‌ها که بهتر قابل شناختند، نمی‌توان این نامنطق‌ماندها را به خدایان نسبت داد.

یک بیهودگی و خطر منطق دینی را می‌توان آشکارا در مورد آرتیک^{۱۱۵}‌ها مشاهده نمود که باور داشتند خورشید در نتیجه قربانی کردن طلوع می‌کند و برای طلوع هرروزه بایستی با خون انسان تغذیه شود. چه می‌شد اگر آن‌ها قربانی کردن را متوقف می‌کردند تا ببینند آیا خورشید طلوع می‌کند یا نه، ولی این خارج از گستره گرایشات شناختی آرتیکی‌ها بود.^{۱۱۶} در نمونه‌ای دیگر، پیش از ظهور اینکاها^{۱۱۷}، تمدن قدرتمند چیمو^{۱۱۸} در پرو صدها کودک بین پنج تا چهارده‌ساله را کشتند و به‌عنوان بخشی از آیین همگانی دینی، به قربانی کردن حیوانات دست یازیدند.^{۱۱۹} این دست از لغزش‌های منطق، دست کم از دریچه نوین ما، در بستر اندیشه دینی در سرتاسر تاریخ بی‌شمارند.

حتی یک باور علمی مادامی‌که باور باقی بماند، به یک امر لغزنده دینی تبدیل می‌شود. برای نمونه، باور به الگوی زمین‌مرکزی^{۱۲۰} بطلمیوس^{۱۲۱} و حرکت اجرام آسمانی گرد زمین با الگوی خورشیدمرکزی^{۱۲۲} کوپرنیکی^{۱۲۳} جای‌گزین شد و این دیدگاه‌ها مدام در حال تغییر و تکامل هستند. تضاد بین خطاها در علم و دین این‌ست که علم پیش‌بینی‌ناپذیر و خودتصحیح‌گر است، درحالی‌که دین و منطق دینی ممکن است در برابر خودتصحیحی مقاوم باشند، زیرا مشروعیتشان بر مطلقیتشان متکی‌ست، حتی اگر اشتباه باشد. خطاها یا در نبود دانش و یا در نتیجه خطاهای محاسبه‌ای در مغز متعصب رخ می‌دهند. این‌که چرا انسان‌ها در مورد دین به خطاهای خویش ادامه می‌دهند و نسبت به شواهد تجربی بی‌تفاوتند، شاید به دلیل ترس و تمایلات عاطفی‌ست که آن‌ها را به اتکا بر محاسبه زیان‌بار سوق می‌دهد.^{۱۲۴} تأثیر دین و محاسبات باورهای دینی بر خصوصیات شخصیتی انسان و نقش اجتماعی فرهنگی او غیرقابل اندازه‌گیری است.

¹¹⁵ Aztec

¹¹⁶ Brüne, "On Shared Psychological Mechanisms of Religiousness and Delusional Beliefs," 221.

¹¹⁷ Inca

¹¹⁸ Chimu

¹¹⁹ باستان‌شناسان یک گور دسته‌جمعی دارای حدود صدوچهل کودک را کشف کردند که ممکن است به‌عنوان بخشی از تشریفات دینی کشته شده باشند. بنگاه‌های خبری بین‌المللی در ۲۸ آوریل ۲۰۱۸ این خبر را اعلام کردند.

¹²⁰ Geocentric

¹²¹ Ptolemy

¹²² Heliocentric

¹²³ Copernican

¹²⁴ برای بحث فنی بیشتر بر پیرامون خطای محاسبه‌ای، بنگرید به:

James Reason, *Human Error* (1990; New York: Cambridge University Press, 2003).

چگونه انسان‌ها میان فاصله منطق و نامنطق، میان واقعیت علی و باورهای واهی پل می‌زنند؟^{۱۲۵} چگونه آن‌ها با این ناهماهنگی شناختی زندگی می‌کنند؟ پاسخ کوتاه؛ نیاکان ما جهت بقای بهتر، از طریق باورهایی که منطبق بر نیازهایشان بود در یک نوع سازگاری با محیطشان بودند. اگر یک سنت دینی محدود به زمان و مکان بود، روبه انقضا می‌نهاد و وقتی بلااستفاده می‌گردید، با سنتی جدیدتر جای‌گزین می‌شد. این رفتار در وفق انسان با محیط «راهبرد» نامیده می‌شود.^{۱۲۶} انتخاب‌های نیاکان ما محدود بود و جمعیت‌ها، الگویی از منطق را برمی‌گزیدند که به‌مثابه راهبرد بقا بر شالوده حالات روحی ایشان عمل کند،^{۱۲۷} ولواین که این راهبرد ممکن بود بر نقض منطقی استنتاجی و شهود سلیم تکیه زده باشد. دین، یک راهبرد بقای سازگار، خلی عظیمی از انگاره‌های ضدشهودی را به‌واسطه لغزش‌های منطق تولید کرده است. دربرابر این پس‌نما، «منطق تصمیم و انتخاب» معمول‌ترین طرزعمل از میان مجموعه‌ای از طرزعمل‌های دردسترس است. با مدنظر قرار دادن تصمیم‌گیری و انتخاب راهبردی احتمالی بلز پاسکال^{۱۲۸}، همان‌طور که دتلف فیتشنهاور می‌نویسد، بسیاری از افراد در گذشته به خدایان مختص خویش باور داشتند، گرچه اطمینان و شواهد قطعی نداشتند که چنین خدایانی وجود دارند. وانگهی، اگر خدایان وجود می‌داشتند، جانب دین را گرفتن آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر می‌بود. بنابراین، راهبرد بلز پاسکال یک راهبرد کهن‌الگووار^{۱۲۹} بود که بسیاری از انسان‌ها نیز به‌طور شهودی از آن تبعیت می‌کرده‌اند.^{۱۳۰}

درکلام ساده‌تر پاسکال، باور به خدا و پی‌روی از دین می‌تواند بی‌ضرر باشد و شاید پاداش بسیاری در این دنیا و دنیای بعدی به‌همراه داشته باشد. مهم نیست ثابت کردن دین تاچه‌میزان سست باشد، راهبرد بقا در مرتبه اول قرار دارد و بر هر منطق ناب دیگری پیشی می‌گیرد. به‌طریق مشابه، پیشنهاد جهنم و بهشت از جانب دین و روحانیون، ولو اثبات‌ناپذیر، درنقش یک ابزار روان‌شناختی جهت تشویق و تحذیر ظاهر می‌شود، زیرا عدم باور بر این دست امور می‌تواند قمار پرخطر ای باشد: «اگر درست باشند چه؟» بنابراین، با رویکردی عمل‌گرا^{۱۳۱}، از قبیل یک راهبرد صیرف بقا از غضب خدایان، تخیل بهشت و جهنم به باور تغییرشکل می‌دهد.

^{۱۲۵} دراین‌جا، جالب است به قضیه دیدارم با یک پزشک در بیمارستان واراناسی هند اشاره کنم که درمقام یک همکار با وی درباره بیماری‌های آب‌زاد در نتیجه نوشیدن آب رود گنگ دیدار کرده و هم‌کلام شدم. گرچه او تعدادی از بیماران مبتلا به بیماری‌های آب‌زاد را درمان کرده بود، باور داشت که رود گنگ مقدس است و ممکن نیست باعث بیماری افراد گردد (مؤلف).

¹²⁶ Cooper, *The Evolution of Reason*, 5, 7.

^{۱۲۷} همان، ۲۸، ۲۱، ۹-۸.

¹²⁸ Blaise Pascal

¹²⁹ Archetypal

¹³⁰ Fetchenhauer, "Evolutionary Perspectives on Religion," 289.

¹³¹ Pragmatic

آخرین مضمون جهت ملاحظه در مواجهه با دین این است که [دین] در واقع تاجه اندازه مطلق و منعطف است و فرهنگ‌ها با ادیان باز و بسته‌شان تاجه اندازه متفاوت از هم تکامل یافته‌اند.

خدایان «باز» و «بسته»

هم‌چنان که دگرذیسی اندیشه انسان از پیش‌فلسفه^{۱۳۲} به فلسفه رهایی را مورد کاوش قرار می‌دهیم، باید این نکته را نیز مدنظر قرار دهیم که برخی ادیان در قیاس با سایر ادیان نسبت به اندیشه فلسفی رویکردی محدودکننده‌تر دارند. در دو منبع/اخلاق و دین^{۱۳۳}، آنری برگسون^{۱۳۴} (ف. ۱۹۴۱) اخلاق و دین را به‌عنوان محصولات طبیعی فرگشت روان‌شناختی انسان در بوتۀ بحث قرار داد. در بحث خویش، برگسون به‌طور معین به خطر استمرار یک اخلاق ایستا برخلاف پویا اشاره کرد. وی باور داشت که در نتیجه ناهماهنگی میان اخلاق ایستا و پویا، دو نوع از جامعه پدید می‌آیند: یک جامعه بسته دارای قوانین تغییرناپذیر که انسان‌ها را به‌طور سازوکارمند^{۱۳۵} وادار به هم‌نوایی^{۱۳۶} می‌سازد و جامعه باز دارای خلاقیت آزادانه در هنر، فلسفه و عرفان.^{۱۳۷} به‌واسطه این انشعاب در تصمیم‌گیری انسان درباره اخلاق، ادیان باز و بسته تکامل یافتند که هر کدام به‌نوبه خود ماهیت افراد و جوامع را به‌شدت تحت تأثیر قرار دادند. بسته و باز بودن اخلاق و رفتار انسان‌ها، موضوع روان‌شناختی مهمی در عینیت‌بخشی ادیان بسته و باز گشت. درگذر تاریخ، حتی خدایان بسته و باز نیز ظهور کردند.

به‌طور خلاصه، یک دین «باز» ناماهیت‌گرا^{۱۳۸}،^{۱۳۹} ناقومیت‌محور^{۱۴۰}، نافقه‌محور، همه‌پذیرا، ناقتدارگرا^{۱۴۱}، نامتمرکز^{۱۴۲}، احتمالاً چندخدا^{۱۴۳}، روادار^{۱۴۴} و شاید دارای بیش از یک تفسیر است. یک دین

¹³² Pre-philosophy

¹³³ *The Two Sources of Morality and Religion*

¹³⁴ Henri Bergson

¹³⁵ Mechanistic

¹³⁶ Conformity

¹³⁷ Henri Bergson, *The Two Sources of Morality and Religion* (Notre Dame: University of Notre Dame Press, 1977).

هم‌چنین، بنگرید به:

“Henri Bergson,” <https://www.britannica.com/biography/Henri-Bergson#ref202567>, accessed October 28, 2018.

¹³⁸ Non-essentialist

¹³⁹ Torsten Hylén, “Closed and Open Concepts of Religion: The Problem of Essentialism in Teaching about Religion,” in *Textbook Gods – Genre, Text and Teaching Religious Studies*, ed. Bengt-Ove Andreassen and James R. Lewis (Sheffield: Equinox Publishing, 2014), 16–42.

¹⁴⁰ Non-ethnocentric

¹⁴¹ non-authoritarian

¹⁴² Non-centralized

¹⁴³ Polytheistic

¹⁴⁴ Tolerant

«بسته»، درمقابل، دارای فقهی مقتدر، قبیله‌محور، سخت‌گیر، متمرکز، اقتدارگرا، معمولاً یکتاپرست و غالباً ناروادار نسبت به دیگران است. این دین خود را مطلق می‌داند.

ماهیت باز یا بسته خدایان و فرهنگ‌های دینی مرتبط بنابر پویایی^{۱۴۵} مردمان، گستره و تسلط جغرافیایی دینی، دولت‌های متمرکز یا غیرمتمرکز، قدرت اسطوره‌ها و آسیب‌پذیری سرنوشت جمعیت شکل گرفته است. با جذب و اتخاذ تدریجی اسطوره‌ها توسط ادیان متفاوت، داستان‌ها از جایگاهی الهی و آبرانسانی برخوردار گشتند و لذا در مقام تغییرناپذیر ستوده شدند. این رویکرد درجاتی ملایم تا شدید از نارواداری را در جوامع آفرید. رویکرد نارواداری مربوط به ادیان «بسته» بود که مطلق و غایی تلقی می‌شدند. بالعکس، رویکرد رواداری در برخی ادیان باز در نقاط مختلف جهان پدیدار شد که پذیرای تکامل و تفاسیر بیشتر بودند.

هم‌چنین، ممکن است این پرسش مطرح گردد که آیا اتخاذ اعتقاد دادارباور^{۱۴۶} (خدایی که جهان را آفرید و آن را به انسان‌ها و تصمیماتشان واگذار کرد) یا خداباور^{۱۴۷} در دیدگاه و تحمل ادیان نسبت به دیگران تغییر ایجاد می‌کند یا نه؟ ادیان دادارباور مفهوم یک یا چند خدا را در گیتی^{۱۴۸} اتخاذ می‌کنند، ولی چنین خدایانی الزاماً در امور روزمره جهان پدیده‌وار و پویا دخالت نمی‌کنند. این رویکرد دادارباور امکان توسعه سایر ادیان و اشکال معنویت را در کنار خویش می‌دهد. ادیان خداباور، در سوی دیگر، بر این باورند که خدا آفریننده و گرداننده گیتی است که بر جهان و زندگی شخصی هر نسلی در هر فرهنگی نیز حاکم است. و باین حال، خداباوری^{۱۴۹} روایت خدایی است که هم دخیل و هم به‌دور از جهان انسان‌هاست: او چنان نزدیک است که حساب نیک‌وید افراد را دارد و قول پاداش و مجازات می‌دهد، در عین حال چنان دور است که هر خواسته انسان را نه می‌تواند جواب دهد و نه محقق سازد. این استدلال به این پرسش ختم می‌شود که چرا و چگونه یک خدای ظاهراً قادر مطلق نمی‌تواند از پس سامان بخشیدن به امور روی زمین و برای همه انسان‌ها در دسترس باشد.

در هر صورت، می‌توان گفت که روایت هر دین تاریخاً حول یکی از رویکردهای «باز» یا «بسته»، «روادار» یا «ناروادار» و «دادارباور» یا «خداباور» می‌چرخد. شاید، برخی از ادیان یونانی باستان، برای نمونه، دین بازی را توسعه دادند که امکان زیستن فیلسوفان و منتقدان را (گرچه نه بدون تعارض) در کنار هم فراهم آورد. ادیان مختلف هند در گذشته و حتی امروزه عموماً تجلی ادیان باز و تاحدی روادار به هم هستند.

¹⁴⁵ Dynamics

¹⁴⁶ Deist

¹⁴⁷ Theist

¹⁴⁸ Universe

¹⁴⁹ Theism

در مقابل، مرام‌های ابراهیمی یهودیت، مسیحیت و اسلام تجلی ادیان بسته با روایات ثابتی هستند که در متون آن‌ها منعکس شده است. ادیان ابراهیمی اسطوره‌های کهن را به عنوان داستان‌های تاریخی واقعی در متون مقدّسشان معرفی می‌کنند و ادعای خدای قادر، حاضر و نادیدنی را متجسّم می‌شوند. این موضع انعطاف‌ناپذیر باعث دوگانگی مؤمنان با مناصب فقهی قدرتمندشان علیه «غیریهودیان»^{۱۵۰}، «غیرمسیحیان»^{۱۵۱} یا «نامسلمانان»^{۱۵۲} گردید که در نگاه خدایان نابخشوده و نارستگار بودند. یان آسمن^{۱۵۳} عنوان می‌دارد که تمایل به خشونت منحصراً یک پدیده اسلامی نیست که اخیراً مطرح شده است، بلکه مسئله تمامی ادیان یکتاپرست مدعی حقیقت است، به‌ویژه وقتی تنش آشکار میان یک باورمند و یک ناباورمند شعله‌ور می‌شود. تمایز میان یک «باورمند» و «ناباورمند» عرصه انعطاف‌پذیری را برای اهالی دین تنگ می‌سازد.^{۱۵۴} این ادیان ابراهیمی، هر کدام با رویکردهای انحصاری و کیفیت بسته‌شان، تاریخاً یک تفسیر مطلق‌گرا^{۱۵۵} از واقعیت بر ساختند^{۱۵۶} و گه‌گاه میان فقه‌های خود و عارفان - فیلسوفان انتقادی ادیان مختلف باعث بروز مواجهه‌های آشتی‌ناپذیری شدند.

برآمد

مُبدعان آغازین انگاره‌های دینی مضامین و آیین‌هایی از پرستش ساده تا مناسکی در برابر عاملان نادیدنی و اَبَرطبیعی را آفریدند که زندگی این‌جا و اکنون و نیز زندگی پس از مرگ را می‌گردانند و بر آن‌ها ناظرند. این میل به یک واقعیت مستقل و حتی تخیلی خارج از این جهان مبتنی بر سازگاری زیست‌شناختی ترس و بقای روان‌شناختی در مواجهه با جهان طبیعی بی‌روح و بی‌زبان بود. به‌طُرُق معین، دین ممکن است پاسخی به یک‌نواختی و زندگی کسل‌کننده بدون دین یا «دین‌جدا»^{۱۵۷} بوده باشد.^{۱۵۸} ماهیت واقعیت مادی جهت تفسیر منطقی‌تر افراد به صورت عینی همیشه در دسترس بوده است، ولی انسان ابداع صدها و هزاران باور و داستان را ترجیح داده است.

نقطه کور جالب در تاریخ انسان این است که چگونه شماری از انسان‌های زیرک انگاره‌های دینی راستی‌آزمایی‌ناپذیر و نادیدنی چنان فراوانی آفریدند و توانستند جمعیت عظیم نسل خویش و نسل آتی‌شان

¹⁵⁰ Gentiles

¹⁵¹ Pagans

¹⁵² Heretics

¹⁵³ Jan Assmann

¹⁵⁴ Jan Assmann, *Totale Religion: Ursprünge und Formen puritanischer Verschärfung* (Wien: Picus Verlag, 2016),

بنگرید به چهار قسمت نخست از بخش اول اثر حاضر.

¹⁵⁵ Absolutist

¹⁵⁶ Construct

¹⁵⁷ Secular

¹⁵⁸ Montagu, *Man: His First Million Years*, 181.

را به باور بر این داستان‌ها و تمثیل‌های ضدشهودی متقاعد سازند - مگر این که افراد خود به‌طور طبیعی با رغبت به اندیشه دینی شاید با یک برنامه‌ریزی زیست‌شناختی مغزشان و محاسبات اجتماعی فرهنگی (و حتی اقتصادی) جذب شده باشند. این‌ها خود دلایلی هستند بر این که مردمان زیادی توسط این دست از تخیلات دینی و باورهای ضدشهودی متقاعد شدند.

پاسکال بویر^{۱۵۹} در *طبیعیگی انگاره‌های دینی: نظریه شناختی دین* ۱۶۰ (۱۹۹۴)، به‌رغم تنوعات در بازنمایی دینی و تحریف بازنمایی‌های نسل‌های پیشین، از طبیعی بودن اندیشه دینی دفاع می‌کند. «طبیعیگی^{۱۶۲}»، طبق توضیحات بویر، به‌معنای خودپیدایی، انسان بودن در این جهان است. همچنین، اندیشه دینی متضمن عاملیت‌ها و فرایندهای مشاهده‌ناپذیر و برون‌طبیعی در بیش‌تر فرهنگ‌های انسانی است. در پیوند با دین، او عنوان می‌دارد که یک پیوستگی سامان‌مند و حتی پیش‌بینی‌پذیر بین معنا و ادعاهای حقیقت وجود دارد.^{۱۶۳} به‌عبارت دیگر، یک سازگاری مغزی و ذهنی‌ای هست که «دلیل» پیدایش مداوم جریان دین در جوامع انسانی است.^{۱۶۴}

باتوجه به تنوع در دیدگاه و هوش انسان، چنین پندار را باید در بستر فلسفه انتقادی یا آزاداندیشی محک زد که اندیشه دینی را رد کرده‌اند. چنین افرادی حتی هرگز در ابتدا اندیشه‌های دینی را نپروانده‌اند. از این رو، نظریه پاسکال بویر به‌خاطر نگاه تک‌بعدی و محدودش، مبتنی بر برنامه‌ریزی روبه‌پیش چه زیست‌شناختی و چه شناختی تمامی انسان‌ها، مورد انتقاد قرار می‌گیرد. این بدین معناست که به هیچ طریقی مطلقاً، افراد در دام دایمی دین گرفتار نیستند و مختارند تا انگاره‌های جدیدی را ابداع کنند.^{۱۶۵}

اهمیت تخیل دینی در کارکرد «روبه‌پیش» آن در زمان‌های سرنوشت‌ساز بوده است، زمانی که انسان‌های کهن از آن به‌عنوان سپری در برابر ترس‌هایشان استفاده می‌کردند و درباره امور ناشناخته توضیحاتی ارائه می‌دادند. امروزه، برخی اندیشمندان انتقادی چنین تخیلاتی را ساده‌انگارانه و ضرورت‌شان را بعید می‌دانند. با این وصف، همان‌گونه که در فرهنگ دین رایج شاهدیم، ترس با همه مختصاتش اساس بسیاری از رفتارهای نامنتقی مانند تقلید کورکورانه و فرمان‌بری گله‌سان است.

¹⁵⁹ Pascal Boyer

¹⁶⁰ *The Naturalness of Religious Ideas: Cognitive Theory of Religion*

¹⁶¹ Pascal Boyer, *The Naturalness of Religious Ideas: Cognitive Theory of Religion* (Berkeley, Los Angeles: University of California Press, 1994).

¹⁶² Naturalness

^{۱۶۳} همان، فصول ۸ و ۹.

^{۱۶۴} همان، ۷-۴. باری، از منظر تاریخی، غیر از اقلیت‌های ناچیز، جمعیت‌های بیش‌تری از جوامع بر دین پناه بردند. از این‌روست که امپراتوری‌هایی با ظاهر مذهبی عمر طولانی‌ای در تاریخ داشتند.

¹⁶⁵ Niels Henrik Gregersen, "The Naturalness of Religious Imagination and the Idea of Revelation," *Ars Disputandi* 3 (2003), 1-27.

به‌عنوان نکته نهایی، علم نوین با جای‌گزینی جوانب و جواب‌های شگفت‌انگیز تجربی واقعیت‌های جهان مادی به زدودن رازآلودگی جهان و لطمه به امیدواری مردم دین‌دار متهم شده است.^{۱۶۶} این یک انتقاد به‌جاست: هیچ واقعیت علمی خشکی نباید مخل تجربه‌های معنوی گردد، به‌ویژه مادامی که افراد جهت حفظ ثبات و سلامت روانی‌شان نیازمند این تجربه‌های معنوی‌اند. با این‌وصف، این انتقاد در صورتی رواست که تجربه‌های معنوی این‌چنینی سرچایشان شخصی بمانند، به‌عنوان ابزار چیرگی مورد استفاده قرار نگیرند و تاریخ پیچیده هستی را به‌سان دین سازمان‌یافته دچار تحریف نگردانند و آن را به‌عنوان واقعیت مطلق تبلیغ نکنند.

لیکن، لحظه‌ای که معنویت از حوزه فردی خارج می‌شود، یک موضوع همگانی می‌گردد و لذا در معرض کنج‌کاوی علمی و مباحثه منطقی قرار می‌گیرد - به‌ویژه اگر این ادعاها دارای جنبه حقیقت‌دانی مطلق و تبلیغاتی باشند. از این‌رهگذر، علم و دین‌پژوهی علمی به ریشه‌های اندیشه دینی «همگانی» کنج‌کاوی می‌گردد، لیکن بدون اختلال در خیل تجربه‌های شخصی عاطفی - معنوی افراد. از منظر آزادی اجتماعی فرهنگی، افراد مجازند تا از باورها و عقاید دینی خویش لذت روحی - روانی ببرند، مادامی که عقاید آن‌ها در عرصه سیاست و زندگی متنوع جمعی حتی با رویکردهای علمی سلطه‌جویی نکنند.

* * * *

¹⁶⁶ Tremlin, *Minds and Gods*, 199.